**تفسير سوره والعصر**

##### **بسم الله الرحمن الرحيم**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**عصاره عمر و نتايج زندگي شما را روشن مي‏سازد با برنامه سوره عصر, عصاره عمر خود را فرا گيريد و با اين سوره زندگي خود را آباد کنید , تفسير اين سوره را به خاطرحجم كوچكش حقير نشماريد از خواهران و برادران دانشجو انتظار دارم این تفسیر را با دقت مطالعه کنید تا عمق آن را دريابيد این تفسیر و امثال آن بهترین کتاب هائی است که شما را به حقایق قرآن و تمدن اسلامی هدایت می کند**

**"مولف"**

**مندرجات سوره عصر**

**الف) دليل نام گذاري سوره به كلمه عصر**

**ب) دليل انتخاب كلمه عصر در ارتباط با اين سوره**

**ج) معناي كلمه عصر**

**د) خسارت انسانها در زندگي دنيا (خسارت مالي ـ خسارت انساني ، خسارت عرفاني)**

**هـ) اعمال صالح چه اعمالي هستند**

**و) معاني وصيت و تواصي ( وصيت به حق و وصيت به صببر)**

**\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\*\***

**الف) دليل نامگذاري اين سوره به سوره عصر وجود كلمه عصر در همين سوره است زيرا بسياري از سوره‌هاي قرآن با به كلمه ممتاز و جالبي نام گذاري مي‏شوند كه در همان سوره ذكر شده يا به حادثه جالبي نام گذاري مي‏شوند كه در همان سوره بيان شده است مثل سوره بقره كه حادثه جالب آن داستان گاو بني اسرائيل است يا سوره كهف كه داستان جالبش غار اصحاب كهف است. يا مانند سوره حمد كه كلمه جالب آن همان كلمه حمد است و در اين سوره هم كلمه جالب و ممتاز همين كلمه عصر است انتخاب اين نام گذاري را براعت و استهلال مي‏گويند. براعت به معناي تفوق و برتري است كه گوينده سخن در ابتداي بحث خود كلمه جالبي را ذكر مي‏كند كه آن كلمه جالب اجمالي است از آنچه به تفصيل در سخنراني خودش بيان مي‏كند كه در واقع جملات بعد تمامي تفسير همان كلمه‌اي است كه در اول سوره يا در اول سخنراني گفته است از اين جهت كه خيلي در سخنراني و يا كتابت خود مهارت دارد اين**

**مهارت را براعت مي‏گويند. و اما استهلال از كلمه هلال گرفته شده است هلال به معناي يك نمايش**

**كوچكي است كه مقدمه نمايش بزرگ مي‌باشد مانند هلال ماه نو حافظ شيرازي مي‏گويد.**

**مزرع سبز فلك ديدم و داس مه نو يادم از كشته خويش آمد و هنگام درو**

**ماه نو در ابتداي نمايش نشان مي‏دهد كه در راه كامل شدن و در راه رسيدن به بدر است. يعني همان اول ماه**

**خود را نشان مي‏دهد كه ماه شب چهارده خواهد شد يا وقتي كه بچه‌اي از مادر متولد مي‏شود در همان ابتداي تولد داد مي‏زند و گريه مي‏كند مي‏گويند استهل الصبيي يعني كودك چهره آينده خود را نشان داد. به پدر و مادر فهمانيد كه يك كودك مبارز و اعتراض گري خواهد بود زيرا بر سختي‌هاي هنگام تولد اعتراض مي‏كند و اسلحه خود را كه همان گريه است بكار مي‏اندازد. گويندگان هم كه در ابتداي سخنراني و يا نويسندگان در ابتداي كتابت كلمه‌اي مي‏گويند كه بقيه سخنان تكامل و تغيير همان كلمه است در واقع كلمه اول مانند هلال ماه است نشان مي‏دهد كه در انتها به به صورت ماه شب چهارده جلوه خواهد كرد.**

**خداوند متعال هم در اين سوره و سوره‌هاي ديگر براعت و استهلال به كار مي‏برد. يعني چهره ماه نو را نشان ميدهد و انسانها را در انتظار بدر كامل مي‏گذارد.**

**ب) كلمه عصر و عصاره و اعصار همه جا به معناي فشار دادن و فشار گرفتن و تحت فشار قرار دادن به منظور عصاره‌گيري و نتيجه‌گيري مي‏باشد با اين حساب فشار مطلق بدون عصاره‌گيري به معناي عصر نيست مانند اين كه انساني ديگري را فشار بدهد يا اين كه چوبي را و يا جنس ديگري را تحت فشار قرار دهد فشار به معناي نتيجه‌گيري مناسب با كلمه عصر است مثل ميوه‌ها كه مي‌افشرند و عصاره‌اش را مي‏گيرند و يا اين كه چوبي را و يا جنس ديگري را فشار مي‏دهند تا عصاره‌اش را بگيرند و يا اين كه انساني را تحت فشار قرار مي‏دهند تا اين كه به زبان آيد و فكر خودش را بيان كند با اين حساب عصر به معناي فشار دادن و يا تحت فشار گرفتن براي نتيجه‌گيري مي‏باشد گرچه گفته‌اند عصر به نام زمان است آنچنان كه يك/چهارم آخر روز را عصر مي‏نامند وليكن آن زماني به معناي عصر است كه انسان را و يا موجود ديگري را تحت فشار قرار داده و عصارة آن را گرفته است مثلاً انسان ها از ابتداي طلوع خورشيد تا غروب آن مشغول كارند و از كار و كوشش خود تحت فشار قرار مي‏گيرند و از كار خود نتيجه بدست مي‌آورند در آن يك/ چهارم آخر روز مزدكار خود را مي‏گيرند و يا اين كه در حين كار و كوشش و برخورد با انسان ها تجربه‌اي بدست مي‌آورند و بالاخره در آخر روز از فعاليت روزانه خود نتيجه‌اي بدست مي‌آورند روز يك چنين افرادي عصر دارد و آن يك/ چهارم آخر روز آنها را عصر مي‏نامند. انسان هاي بي كار و بي عار و كساني كه در روز تلاش و كوشش نداشته‌اند و يا از تلاش و كوشش خود نتيجه‌اي بدست نياورده‌اند روز آنها عصر ندارد. بلكه گذشت مطلق زمان است بدون نتيجه‌گيري. يك/ چهارم آخر روز را و يا يك/چهارم آخر عمر را و يا يك/ چهارم آخر يك دوره تحول و تكامل را عصر مي‏نامند در صورتي كه در اين يك/ چهارم آخر روز و يا آخر عمر و يا آخر قرن نتايج مادي و معنوي كه عصاره كار و كوشش سه چهارم اول روز يا اول عمر بوده است بدست آيد. و مي‏توانيم بگوئيم اين يك چهارم كه عصر ناميده مي‏شود. آن را بعد چهارم هم بشناسيم زيرا نتيجه حركت در آن سه بعد اول است كه بعد مكاني و يا ابعاد ثلاثه ناميده مي‏شود زيرا هر موجودي خواه مادي مانند جمادات و نباتات و حيوانات و انسان ها و يا موجودات معنوي باشند مانند ارواح و فرشتگان تمامي اين موجودات مادي و يا معنوي در چهار بعد حركت دارند كه يكي از آن ابعاد، بعد زمان است مثلاً يك مسافر را در نظر بگيريد كه از خانه خود به سوي شهري حركت مي‏كند حركات ابتدايي او در سه بعد به نام طول و عرض و عمق انجام مي‌گيرد و بعد از آن كه حركت او به انتها رسيد از ابتدا تا انتها زماني طول مي‏كشد كه اين مدت زمان را بعد چهارم مي‏نامند و آن مسافر متحرك یا هر موجودي كه حركت مي‏كند نتيجه حركت خود را در بعد چهارم يعني در زمان بدست مي‌آورد همينطور يك كارگر مثلاً و يا يك دانش‌آموز و دانشجو ابتدا در ابعاد ثلاثه مكاني مانند كارگاه و يا دانشگاه به فعاليت مشغول مي‏شوند رفتن و آمدن دارد و بالا و پائين دارند و بعد از مدتي از حركات و فعاليت خود نتيجه مي‏گيرند نتيجه‌گيري آنها در بعد چهارم زمان انجام مي‏گيرد كه عصر ناميده مي‏شود وليكن حركات آنها در بعد مكان و يا ابعاد ثلاثه انجام مي‏گيرد با اين حساب بعد چهارم كه عصر ناميده مي‏شود در طول ابعاد ثلاثه اول نيست بلكه در عرض و همراه آن مي‏باشد. اگر بعد چهارم را در طول ابعاد ثلاثه فرض كنيم نتيجه‌گيري ازكار و كوشش زماني خواهد بود كه حركات انسان در ابعاد ثلاثه اول به انتها برسد و بعد از انتها وارد بعد زمان شود و نتيجه كار خود را بدست آورد در اين صورت لازم است كه بين بعد چهارم و ابعاد ثلاثه جدايي قائل بشويم (تا موجود متحرك) ابعاد ثلاثه را به آخر برساند و بعد از آن وارد بعد چهارم شود نتيجه حركات خود را بدست آورد و اين جدايي در صورتي ممكن است كه حركت موجود متحرك در ابعاد ثلاثه مكان منسلخ از زمان باشد در واقع بعد چهارم از ابعاد ثلاثه جدا باشد و يا اينكه جدايي آن قابل فرض و تصور باشد وليكن يك چنين تفكيك و جدايي بين ابعاد ثلاثه و بعد چهارم ممكن نيست در همان آن كه موجود متحرك در ابعاد ثلاثه طول و عرض و عمق حركت مي‏كند حركات او توام با بعد زمان است پس بعد زمان همچون دايره‌اي است كه به ابعاد مكان احاطه وجودي (احاطه داخلي و خارجي) دارد در اين جا لازم است قدري بيشتر تحقيق كنيم كه آيا ابعاد ثلاثه و بعد چهارم در يكديگر ادغام شده‌اند و داخل در يكديگر هستند و يا اين كه جدايي هريك از آنها از ديگري قابل تصور است اولاً ابعاد ثلاثه از لوازم وجودي ماده است فقط مواد عالم خواه كوچك باشند مانند ذرات اوليه و خواه بزرگ باشند مانند كوه ها و كرات و يا اجسام بزرگ تر همين مواد و اجسام داراي ابعاد ثلاثه طول و عرض و عمق مي‏باشد و اين ابعاد در حال جدائي از ماده نه قابل تصور است و نه هم قابل وقوع يعني انسان ها در خلاء مطلق و فضاي عدم نمي‌توانند حدود و ابعاد را تصور كنند زيرا حدود و ابعاد عرض است و عرض بدون جوهر عرض پذير قابل تصور نيست چطور شما ميتوانيد براي عدم مطلق ابعادي به نام طول و يا عرض و يا عمق تصور كنيد و اگر هم بگوئيد يك چنين خطوطي را فرض مي‏كنيم و در ذهن خود به آن موجوديت مي‏دهيم يك فرض و يا فرضيه بيشتر نيست و همان موجود ذهني شما و يا ذهن شما يك حقيقتي است كه ابعاد ثلاثه را به خود پذيرفته است. با اين حساب ابعاد ثلاثه لازم وجود ماده و اجسام هستند قابل تفكيك از يكديگر نمي باشند يعني طول موهوم و يا عرض موهوم و همچنين عمق موهوم و يا نقطه موهوم اين ها همه مانند خودشان از موهومات هستند اگر نقطه موهوم نقطه ذهني شما باشد و همچنين طول و عرض موهوم پس ذهن شما يك حقيقتي است كه نقطه را و يا طول و عرض را پذيرفته است. پس ما در اين جا مي‏گوئيم ابعاد ثلاثه يا نيستند و يا اگر هستند هر سه باهم هستند و قابل تفكيك از يكديگر نمي باشند وليكن مي‏گوئيم ابعاد ثلاثه با بعد چهارم چه وضعي دارند آيا قابل تفكيك از يكديگر هستند و يا تفكيك آنها از يكديگر محال است. ابتدا فكر مي‏كنيم كه بعد چهارم چيست و از كجا پيدا مي‏شود آيا بعد چهارم مانند ابعاد ثلاثه از لوازم جسم است كه هر جا جسمي باشد بعد چهارم هم باشد و يا بعد چهارم عارض بر جسم مي‏شود و از لوازم جسم نيست ممكن است حجمي را بدون بعد چهارم تصور كنيم و يا همراه بعد چهارم تصور كنيم. اولاً ميگوئيم بعد چهارم از لوازم حركت است نه اين كه از لوازم جسم باشد جسم ها اگر متحرك باشند و ابتدا، انتهايي داشته باشند بعد چهارم در آنها قابل تصور است زيرا به محض اين كه حركت در آنها پيدا شود و يا نتيجه حركت فاعل و عامل باشد اين حركت ملازم زمان است ابتدا و انتها دارد كه ما از آن ابتدا و انتها به بعد چهارم تعبير مي‏كنيم فقط مي‌توانيم بگوئيم اگر اجسام و مواد عالم از ثوابت ازلي باشند يعني بگوئيم اجسام و مواد از ازل بوده و تا ابد هستند و حركتي در آنها قابل تصور نيست موجودات ازلي و ابدي ابتدا و انتها ندارند تا اين كه بعد چهارم داشته باشند وليكن اين فرضيه كه بگوئيم اجسام يك ثوابت ازلي هستند معقول نيست زيرا ثوابت ازلي به چيزهايي ميگوئيم كه درآنها تغيير و تغير وحركت پيدا نميشود از ازل تا به ابد به يك حال هستند مانند وجود خداوند متعال نظر به اين كه خدا متعال يك وجود ازلي و ابدي و نامتناهي مي‏باشد فاقد ابعاد ثلاثه و فاقد بعد چهارم است زيرا ابعاد ثلاثه دليل محدوديت است و خداوند متعال محدود نيست و بعد چهارم از لوازم حركت است و در وجود خدا حركت پيدا نمي شود ابعاد ثلاثه و بعد چهارم از لوازم اجسام و مواد متغير و غيرثابت مي‏باشند به دليل اين كه اجسام و مواد عالم دائم در تغيير و تغير هسند و هر روزي رنگ و صورتي به خود مي‏گيرند نمي توانيم اجسام و مواد را از ثوابت ازلي بدانيم بلكه آنها موجوداتي حادث و متغيرند آنها نبوده‌اند و خدا آنها را ايجاد كرده و الآن هم كه هستند دائم در تغيير و تغيرند آنچنان كه منطقي استدلال مي‏كند و می گوید: العالم متغيير و كل متغير حادث فالعالم حادث يعني جهان خلقت به دليل تغيير حادث است و به دليل حدوث قديم نيست پس عالم خواه كوچك و خواه بزرگ فعل خداوند متعال است يعني خداوند ماده و جهان ماده را ايجاد كرده و نظر به اين كه ايجاد كرده و از قديم نبوده‌اند ابتدا و انتها دارند زيرا شيئي حادث به دليل حدوث ابتدا دارد و به دليل تحول و تغير انتها پيدا مي‏كند و اين ابتدا و انتها بعد چهارم است كه زمان مي‏باشد با اين حساب ماده به دليل حدوث داراي ابعاد ثلاثه است و به دليل اين كه نبوده و پيدا شده ابتدا پيدا مي‏كند و به دليل تحول و تغيير انتها پيدا مي‏كند زيرا مثلاً ماده در ابتدای حدوث فاقد رنگ يا فاقد حيات و حركت است و بعد از مدتي حيات و حركت پيدا مي‏كند بنابراين از ابتدايي حدوث تا انتها و ابتداي تغيير در بعد زمان قرار مي‏گيرد پس ابعاد ثلاثه ملازم بعد چهارم است. بعد چهارم احاطه بر ابعاد ثلاثه دارد و ابعاد ثلاثه در بعد چهارم حركت مي‏كند تا به نتيجه مي‏رسد در اين جا مي‏توانيم اين بعد چهارم را كه نتيجه حركات ابعاد ثلاثه را ضبط مي‏كند و به ثمر مي‏رساند عصر بناميم با اين حساب عصر يعني بعد چهارم كه ملازم تمام موجودات و مخلوقات عالم از كلي و جزئي مي‏باشد نمي توانيم كسي يا چيزي را پيدا كنيم كه فاقد ابعاد ثلاثه و يا بعد چهارم باشد.**

**ج) معاني مختلف عصر در ارتباط با موجودات عالم:**

**\*\*\*\*\* معاني عصر در ارتباط با طبيعت و اشخاص و اجتماعات و تمدن‏هاي مختلف ديني و غيرديني معاني مختلف پيدا مي‏كند كه هر معنايي بجاي خود مطلوب بوده و منظور نظر خداوند متعال مي‏باشد. معناي عصر در ارتباط با طبيعت و تكوينيات، همان بعد چهارم است زيرا تمام حركات تكاملي و يا به اصطلاح فلاسفه حركات جوهري در سه بعد مكاني قرار مي‏گيرد و در بعد چهارم كه ابتدا و انتهاي همان حركات است به نتيجه مي‏رسد، يا به تعبير ديگر در بعد چهارم از قوه به فعل مي‏رسد. مثلاً يك دانه گندم و يا هسته‏ي درخت و امثال آنها در طبيعت حركات خود را آغاز مي‏كند تا زماني كه به فعليت برسد. هسته زردآلو و يا سيب و گلابي، يك درخت بارور شود، بالغ گردد و ثمرات خود را در اختيار انسان بگذارد و هم چنين حبوبات و نطفه‏ي انسان و حيوان به همين كيفيت دوران جنيني خود را در سه بعد مكاني كه همان رحم مادر است آغاز مي‏كند و در بعد چهارم كه ابتداء و انتهاي دوره تكامل است به نتيجه مي‏رسد. طبيعيات و تكوينيات از جمادات و نباتات و حيوان‏ها و انسان‏ها به همين كيفيت آخرين نتيجه‏ي حركات تكاملي آنها در بعد چهارم به ثمر مي‏رسد، خواه حركات قهقرايي داشته باشند كه ضايع شوند و خواه حركات تكاملي داشته باشند كه به نتيجه برسند \*\*\*\*و آيات دوم و سوم همين سوره در ارتباط با حركات تكاملي براي به ثمر رسيدن و يا حركات قهقرايي براي ضايع شدن مصداق پيدا مي‏كند مثلاً آنجا كه خدا ميفرمايد. ان الا شان لفي خسر الا الذين آمنوا اين آيه درباره درخت ها و ساير مخلوقات هم مصداق پيدا مي‏کند مي‏توانيم بگوييم نطفه درون رحم مادر اگر ضايع شود خسارت مي‏بيند و به سوي خسارت مي‏رود و اگر نطفه اي کاملاً در شرايط رشد و تکامل قرار گيرد درست پرورش پيدا کند در اين صورت از موجوديت خود ضرر نمي بيند بلکه به منافع وجودي خود مي‏رسد همين طور درباره يک درخت و يا گياهان و زراعت ها که اگر در شرايط عمل صالح قرار گيرد يعني حرکات تکاملي خود را با حفظ شرايط به نحو احسن انجام بدهند به ثمر مي‏رسند و از موجوديت خود بهره مي‏برند و ديگران را بهره مند مي‏کنند و اگر شرايط رشد و تکامل خودرا از دست بدهند مثلاً آب و باران به آنها نرسد يا حرارت آفتاب از حد بگذرد و آن را ضايع کند و يا طوفان ها شرايط حيات و تکامل آن را مختل کند در نتيجه به قهقرا مي‏رود و موجوديت خود را از دست مي‏دهد با اين حساب کلمه عصر در ارتباط با طبيعيات همان بعد چهارم به معناي زمان است که تمام حرکات در اين زمان به ثمر مي‏رسد و نتيجه مي‏دهد و \*\*\*اما کلمه عصر در ارتباط با انسانها و جوامعي که از انسانها به وجود مي‏آيد به معناي رشد تربيتي آنها مي‏باشد، زيرا انسانها فقط رشد تربيتي و تکاملي دارند که در اين مسير بعضي جلومي روند و به ثمر مي‏رسند و بعضي متوقف مي‏شوند و بعضي به قهقرا مي‏روند و ارزش انساني خود را از دست مي‏دهند، رشد انسانها و يا خسارت آنها در همين چهار بعد انجام مي‏گيرد. تمام دوره‏ي زندگي يک انسان را از تولد تا مرگ که خداوند از آن تعبير به اجل مسمي مي‏کند را در نظر بگيريم، يک انسان که به عمر طبيعيِ خود و اجل مسمي مي‏رسد تمامي حرکات و فعاليت‏هاي خود را از ابتداء در همان سه بعد مکاني انجام مي‏دهد، تمام فعاليت‏ها و کوشش‏هاي او خواه در مدرسه و يا کارگاه در روي زمين در جهات شش گانه شمال و جنوب و شرق و غرب و بالا و پايين انجام مي‏گيرد و از هر حرکت خواه مفيد باشد و يا مضر باشد يک نتيجه‏ي فکري و علمي بدست مي‏آورد و در انتها مجموعه‏اي مي‏شود از درس و دانش‏ها و عقل و تجربه‏ها و برخورد با بدي‏ها و خوبي‏ها و بدان و خوبان و نفع و ضرر و سلامتي و مرض و تمام مسائل ديگر، کليه اين حرکات در بعد چهارم که ابتدا و انتهاي زندگي انسان است به ثمر مي‏رسد و خصوصاً در يک چهارم آخر زندگي، ثمرات زندگي خود را خوب باشد يا بد باشد مي‏بيند. در واقع کلمه‏ي عصر از نظر تکامل تکوينيِ انسان و تربيتي او تقريباً در آن يک چهارم آخر زندگي بدست مي‏آيد. اگر ميانگين زندگي انسان را شصت سال در نظر بگيريم آن پانزده سال آخر زندگي عصر زندگي او به حساب مي‏آيد و اگر هشتاد سال بگيريم آن بيست سال آخر عصر هر انساني به حساب مي‏آيد و اما از نظر تکامل تکويني و رشد عقلي و استعدادي عصر زندگي او همان بعد چهارم است ابتداي زندگي تا انتها يعني تمامي اين شصت سال يا هشتاد سال بعد چهارم به حساب مي‏آيد و محل زندگي او و رفت و آمد او که در روي کره زمين انجام مي‏گيرد ابعاد ثلاثه بعد مکاني او مي‏باشد که حرکات خود را در آن انجام مي‏دهد با اين حساب عصر تکامل تکويني هر انساني با عصر تربيتي او فرق مي‏کند که هر دو معنا از نظر علمي مطلوب دانشمندان است و اما عصر جامعه ها: منظور از جامعه ها جمعيت هايي هستند که در زندگي همه با هم هدف مشترکي دارند و با يکديگر همکاري مي‏کنند تا خود را به آن هدف مشترک برسانند. هدف هاي مادي باشد مانند رسيدن به مال و ثروت و يا هدف هاي معنوي مانند رسيدن به قسط و عدالت يا هدف هاي ديني مانند رسيدن به ايمان و تقوا و حکومت عادلانه خدا جمعيت هاي روي کره زمين از اين سه هدف خارج نيستند.**

**هدف هاي مادي و مالي و اجتماعي و مذهبي**

**براي رسيدن به اين هدف ها هم مدت لازم است گرچه مدت ها نزديک تر و بعضي ها دورتر باشد براي رسيدن به هدف هاي مالي چندماه و چند سال و هدف هاي اجتماعي چند قرن و هدف هاي مذهبي مي‏توانيم بگوييم که تحولات اجتماعي هم مانند تحولات فردي در ابعاد ثلاثه مکاني واقع مي‏شود و يا انجام مي‏پذيرد و در بعد چهارم يا زمان نتيجه مي‏دهد به کيفيتي که بعد چهارم احاطه وجودي بر ابعاد مکاني دارد بعضي از همان ابتدا که جوامع شروع به حرکت مي‏کنند تا خود را به هدف خاصي برسانند. در سطح کره زمين فعاليت خود را آغاز مي‏کنند از شمال به جنوب و از شرق به غرب هرجا و هر مکاني که مناسب هدف هاي مادي آنها باشد و زودتر آنها را به مقصد برساند در نظر می گیرند از همان ابتدا که هدف هاي خود را دنبال مي‏کنند مانند نهالي هستند که مي‏رويند و رشد مي‏کنند تا روزي که به ثمر برسند. جامعه ها هم به کيفيت افراد اگر در يک شرايط عاقلانه و عالمانه فعاليت کنند و کيفيت فعاليت آنها با نتايج ارتباط مستقيم داشته باشد فعاليت آنها به ثمر مي‏رسد و از کار خود نتيجه مي‏گيرند اگر فعاليت آنها فاقد شرايط باشد و با هدف هاي آنها رابطه مستقيم نداشته باشد جزء افرادي هستند که در ابتداي آيه معرفي مي‏شود و خداوند مي‏فرمايد: ان الانسان لفي خسر و اگر فعاليت آنها با نتايج رابطه مستقيم داشته باشد از افرادي هستند که در آيه سوم معرفي مي‏شوند که مي‏فرمايد الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات نتيجه تحقيقات اين است که عصر در آيه شريفه همان بعد چهارم زماني است از ابتدا تا انتهاي حرکت و تا وصول به نتيجه که اين بعد زماني به ابعاد ثلاثه اول که حرکت و فعاليت در آن انجام مي‏شود احاطه دارد يعني بعد چهارم در عرض ابعاد ثلاثه است نه در طول و مرتبه بعد از ابعاد ثلاثه وليکن غالباً عصر به يک چهارم آخر مدت اطلاق مي‏شود خواه مدت کوتاه باشد از طلوع تا غروب خورشيد يا مدت بلند مانند مدت يک عمر انسان يا مدت بلندتر از اين مانند مدت عمر يک جامعه اسلامي يا مثلاً مسيحي و يهودي و يا جوامع مادي کمونيستي و چيزهاي ديگر گرچه بعد چهارم از ابتداي حرکت بر حرکت انسان احاطه دارد وليکن غالباً فعاليت ها در آن يک چهارم آخر مدت به ثمر مي‏رسد و آن يک چهارم را عصر مي‏نامند انتخاب کلمه عصر هم براي ظهور نتيجه چنان که بيان شد از اين جهت است که اين دوره زماني که فعاليت ها در آن واقع مي‏شود انسان را و يا جامعه را تحت فشار قرار مي‏دهد عصاره اعمال آنها را مي‏گيرد و در انتها که همان يک چهارم آخر مدت است در اختيار افراد و يا جامعه ها مي‏گذارد.**

**وليکن منظور از کلمه عصر در اين سوره شريفه بر طبق تفاسيري که از ائمه اطهار رسيده دوره زندگي مذهبي انسان است و يا دوره زندگي مذهبي امت ها مانند امت مسلمان و ديگران . خداوند قسم به عصر مي‏خورد و مي‏گويد انسان دائم در ضرر و خسارت فعاليت مي‏کند يعني اعمال و افکار انسانها خسارت بار است مگر کساني که اهل ايمان و عمل صالح مي‏باشند. خسارتي که در اين آيه بيان شده خسارت وجودي و يا خسارت نفساي و فکري انسان است. انسانها در ارتباط با منافعي که قابل اکتساب است و مي‏کوشند تا آن منافع را بدست آورند بر سه قسمند:**

**اول منافع مادي که فقط رسيدن به ماديات و لذائذ مادي است.**

**دوم منافع انساني يعني جلب و جذب بيشتر انسان ها و تشکيل حکومت بوسيله انسان هاي مجرب و مجذوب و استفاده از محبت و همکاري و هم رايي انسان ها.**

**سوم منافع معنوي و عقلي و ايماني منظور از منافع معنوي کسب علوم و معارف است در ارتباط با کسب رضايت خدا و لطف او و پيدايش محبت بين انسان و خداوند متعال زيرا حقيقتاً لطف خدا از مسير علوم و معارف بدست مي‏آيد.**

**انسان با کارگري و مزدوري بدون کسب معرفت نمي تواند لطف خدا را جذب کند. انسانهاي جاهل گرچه بسيار زحمت مي‏کشند و خود را به مشقت مي‏اندازند وليکن با آن زحمات طاقت فرسا نمي توانند علم و معرفت بدست آورند تا در ضمن کسب علم و معرفت لطف و رضايت خدا را هم کسب کنند. آنها مانند حيوانات و يا ماشين آلات هستند که حجم کارشان زياد و طاقت فرسا وليکن خالي از علم و معرفت و تقوي و فضيلت است. پس سرمايه سوم همان کسب علوم و معارف است در ارتباط با جلب و جذب لطف خدا و معارف الهي که خداوند مي‏فرمايد و رضوان ا... اکبر. در اين جا ابتدا: مي‏گوئيم اين هر سه نعمت ماديات و لذائذ مادي، انسانيت و جلب و جذب انسان ها و انس با آنها و علميات و معنويات، کسب علوم و معارف و جذب رضايت خدا. اين هر سه نعمت هر کدام در جاي خود نامتناهي است که اگر انسانها در مسير جلب و جذب آنها در شرايطي که مستقيماً مربوط به نتايج است قرار گيرند به هر سه نعمت نامتناهي مي‏رسند و کوچک ترين خسارتي متوجه آنها نمي شود وليکن اگر نتوانستند کار و کوشش خود را طوري تنظيم کنند که با جلب و جذب اين سه نعمت نامتناهي رابطه مستقيم داشته باشند خواهي نخواهي در يکي از اين جهات و يا در هر سه جهت گرفتار زيان و ضرر مي‏شوند که اين زيان و ضرر در همان يک/چهارم آخر عمر قابل درک و احساس است.**

**هدايت اولياء خدا و هدايت خدا هر سه نعمت را در نظر مي‏گيرد تا انسان بتواند در مدت عمر دنيايي خودهر سه نوع نعمت نامبرده بالا را جلب و جذب کند و کوچک ترين خسارتي احساس ننمايد.**

**توضيح نعمت هاي سه گانه: همه جا نفع و ضرر در ارتباط با انسان مربوط به جلب نعمت و سلب آن مي‏باشد. اگر توانستيم نعمت هاي خدا را به خود جلب و جذب كنيم تا مالك ثروت ها و نعمت ها باشيم و بتوانيم از آن استفاده كنيم نافع به حال خود بوده‌ايم و توانسته‌ايم از سرمايه‌هاي وجود خود بهره‌مند شويم و اگر نتوانستيم مالك نعمت هاي خدا بشويم و يا موجبات سلب نعمت ها را فراهم كنيم در زندگي خود ضرر كرده‌ايم و خسارت برده‌ايم در واقع نفع و ضرر به سه معنا تقسيم مي‏شود يكي مربوط به نفع است و دو معنا مربوط به ضرر . معناي نفع همين است كه بتوانيم نعمت هاي خدا را جلب و جذب و مالك آن باشيم و ضرر دو معنا دارد یكي محروميت كه نتوانيم از نعمت هاي خدا را به خود جذب كنيم و ديگر نعمت هايي هم كه در اختيار داريم از دست بدهيم . خداوند در اين سوره شريفه تمامي انسان هاي عالم را در وضع خسارت آميز معرفي مي‏كند و عده كمي از آنها را خبر مي‏دهد كه نافع به حال خود مي‏باشد زيرا در آيات ديگر خبر مي‏دهد اهل ايمان و عمل صالح خيلي كمند مي‌فرمايد و قليل من عبادي الشكور و خبر مي‏دهد كه اهل كفر و گناه خيلي زيادند اكثر هم لايعقلون يا لايومنون و امثالهم. بديهي است كه جلب نعمت ها سرمايه لازم دارد همانطوري كه تجار براي تجارت سرمايه لازم دارند كه با سرمايه خود ثروت بدست مي‌آورند و يا ثروت موجود را از دست مي‏دهند و گاهي علاوه بر اين كه ثروت خود را از دست مي‏دهند محكوميت هم پيدا مي‏كنند تجارت ديني و الهي هم به همين كيفيت است. گاهي انسان با بكار بردن سرمايه‌هاي موجود مالك ثروت مي‏شود خيلي زيادتر و بيشتر از سرمايه‌اي كه صرف كرده است و گاهي سرمايه موجود را از دست مي‏دهد و به محروميت كشيده مي‏شود و گاهي علاوه بر اين كه سرمايه موجود را از دست مي‏دهد محكوميت به عذاب هم پيدا مي‏كند نعمت هاي خداوند متعال چنان كه گفته شد بر سه قسم است اول ماديات و لذائذ مادي يعني چيزهايي كه از طريق حواس پنج گانه انسان ها از آن لذت مي‏برند هر يك از حواس پنج گانه يعني بينايي و شنوايي و چشايي و لامسه و شامه راهي هستند به جلب نعمت هاي متناسب به خود و لذت بردن از آنها با ذائقه خوراك ها و غذاها جلب و جذب مي‏شود و با سامعه شنيدني ها صداها و آوازهاي لذت بخش و هم چنين كلمات و سخنراني هاي روحبخش و روح افزا و با لامسه نرمي ها و چيزهايي كه ملايم با آن مي‏باشد از قبيل لذائذ جنسي و چيزهاي ديگر و با حس بويايي عطرها و بوهاي خوش و با بينايي مناظر زيبا و چهره‌هاي زيبا و فضاي عالم خلقت، هريك از حواس پنج گانه را اگر از دست بدهيم به همان ميزان يك پنجم از نعمت ها و ثروت هاي نامتناهي خدا را از دست داده‌ايم و اين لذائذ مادي كه بوسيله حواس پنج گانه قابل جذبند و مي‏شود از آنها بهره‌برداري كرد از نظر كميت و كيفيت نامتناهي هستند و انسان نمي تواند خود را به جائي رساند و در وضعي قرار بگيرد كه احساس كند مالكيت او به انتها رسيده و او صاحب همه چيز شده است. بطوري كه در انبار خدا نعمتي و لذتي نباشد جز اين كه انسان احساس كند كه مالك آن شده است و اين طور فكر كند كه مالك همه چيز شده و ممكن نيست براي او ثروت و لذت تازه‌اي پيدا شود مناظر زيبا كه از طريق باصره قابل استفاده است در كميت و كيفيت و زيبايي نامتناهي است يعني با هر منظره‌اي روبرو شويم و فكر كنيم كه آخرين و كامل ترين منظره است باز هم از آن بهتر و كامل تر قابل تصور است و خداوند قدرت دارد. مناظر زيباتر و جالب تر در اختيار ما قرار دهد همين طور آنچه از طريق ذائقه قابل استفاده است. غذاها و خوراكي ها و هرچيزي كه از طريق ذائقه جذب مي‏شود تا بي نهايت قابل تكامل است، از شيريني ها شيرين تر و از چشيدني های ديگر چشيدني تر و از نظر لطافت و مزه قابل گسترش است هرچند لذيذ باشد از آن لذيذتر هست و به هر ميزان شهد و عسل شيرين باشد از آن شيرين‌تر هست. و يا به هر اندازه كه غذاها مقوي باشد از آن مقوي‌تر هست همين طور شنيدني ها از طريق سامعه يك صداي بسيار لذت بخش و فرح بخش كه شما فكر كنيد از نظر روح بخشي بهترين صداها است از آن هم بهتر و عالي‌تر قابل تصور است بالاخره نعمت ها و لذائذ مادي از نظر كميت كه ارقام و انواع نعمت باشد و از نظر كيفيت كه لذت بخش مي‏باشد انتها ندارد زيرا علم و قدرت خدا انتها ندارد و هر آفريننده‌اي كه بي نهايت علم و قدرت دارد بي نهايت تكنيك و صنعت هم دارد. در صورتي آفريدگان خدا و صنايع الهي به انتها مي‏رسد كه علم و قدرت خدا به انتها برسد و چون علم و قدرت انتها ندارد آفرينش و صنعت خدا هم انتها ندارد از هر خوبي خوب تر و از هر كاملي كامل تر و از هرلذتي لذيذتر قابل تصور و قابل وقوع است كه انسانها را در زمان نامتناهي يعني تا ابد بهره‌مند مي‏كند خداوند در وصف بهشتي‌ها مي‏فرمايد خالدين فيها ابدا.**

**نعمت دوم از نعمت هاي خداوند متعال وجود انسان براي انسان است و اين نعمت آن چنان بزرگ و ارزشمند است كه بدون آن انسان ها از نعمت اول كه لذائذ مادي باشد و از نعمت سوم كه علميات و معارف باشد محروم مي‏مانند انسان واسطة فيض‌گيري از خداوند متعال و فيض دهي به انسان هاي هم نوع خود است و اگر انسان نباشد فيض گيري و فيض دهي هر دو تعطيل مي‏شود . وجود انسان براي انسان هم نوع خود از چند جهت لازم و ضروري است كه اگر نباشد زندگي هم نوع او مختل مي‏گردد و تعطيل مي‏شود. اول انسانها واسطه ارزاق و تهيه وسائل زندگي براي يكديگرند و خداوند به كيفيتي انسان ها را مربوط و محتاج به يكديگر نموده كه انسان به حال تك فردي و درحال تنهايي نمي تواند براي خود رزق و روزي تهيه كند و در نتيجه مي‏ميرد. خداوند حيوانات را فقط محتاج به طبيعت نموده كه آنها به تنهايي و بدون كمك حيوانات ديگر مي‏توانند روزي خود را از مواد طبيعت بگيرند و شكم خود را سير كنند. براي تهيه خوراك و روزي به كمك يكديگر احتياج ندارند. چرندگان و درندگان و پرندگان و حشرات هركدام به تنهايي مستقيماً با طبيعت سر و كار دارند و روزي خود را از طبيعت مي‏گيرند. وليكن انسانها علاوه بر احتياج به طبيعت و ثمرات آن به يكديگر هم احتياج دارند مواد روزي انسان از طبيعت بوسيله انسانها استخراج مي‏شود و بوسيله آنها يكديگر مي‏رسد شما مي‌بينيد كه حيوانات براي تهيه ارزاق احتياج به كشاورزي و دامداري ندارند بلكه كشاورزي آنها و گوشت مورد احتياج آنها خودرو و خودساز در طبيعت آماده مي‏شود وليكن انسانها سبزيجات و حبوبات و ميوه جات و لحوم و دسوم مورد احتياج خود را بايستي خودشان از مسير كشاورزي و دام داري تهيه كنند و اگر از زحمت و فعاليت دست بردارند و متوقف شوند طبيعت هم براي آنها متوقف مي‏شود علف هاي دام خود به خود از طبيعت مي‏رويد وليكن علف مورد احتياج انسان خود به خود نمي‌رويد بلكه مجبور است بكارد و آبياري كند و به ثمر برساند و ثمرات را جمع آوري نموده به افراد نوع خود برساند به كيفيتي كه اگر كار و كاسبي يك نفر انسان تعطيل شود به همين ميزان به زندگي ديگران لطمه وارد ميشود و اختلال بوجود مي‌آيد و يا حساب ديگر مي‏توانيم بگوئيم كه انسان ها صد در صد براي تهيه وسائل زندگي به يكديگر احتياج دارند و خودشان سازنده زندگي هستند و هم اين كه طبيعت صد در صد صنايع زندگي انسان ها را تأمين مي‏كند و در اختيار آنها مي‏گذارد و اين فرضيه خيلي عجيب است كه دو عامل هركدام صد در صد در پيدايش زندگي مؤثر باشد بلكه روي قاعده هرچه عوامل سازنده زندگي كثرت پيدا مي‏كند در صد وسائل زندگي هم به نسبت كثرت عوامل و يا قلت آن تقسيم مي‏گردد. اگر ما مي‏گوئيم زندگي انسانها را صد در صد طبيعت آماده مي‏كند پس انسان ها هيچ كاره‌اند و يك درصد هم در زندگي خود مؤثر نيستند و اگر بگوئيم انسان ها صد در صد در تهيه وسائل زندگي مؤثرند پس طبيعت بي كاره است و تأثيري در زندگي انسان ندارد چطور مي‏شود كه اين دو عامل يعني طبيعت و انسان هركدام در تهيه زندگي صد در صد مؤثر باشند نه پنجاه درصد و نه هم بيشتر و كمتر زيرا اگر بگوئيم طبيعت پنجاه درصد مؤثر است و انسان هم پنجاه درصد و هر دو صد در صد اين فرضيه در صورتي درست است كه انسان بدون دخالت طبيعت بتواند پنجاه درصد زندگي خود را تأمين كند با اين كه چنين نيست. اگر طبيعت وظيفه خود را انجام ندهد انسان يك درصد هم نمي تواند در زندگي خود مؤثر باشد .**

**پس در اين جا مي‏گوئيم طبيعت صد در صد در زندگي مؤثر است و باز هم اگر انسانها متوقف شوند و دست از كار و فعاليت بردارند طبيعت به ميزان يك درصد هم نمي تواند در زندگي انسان ها مؤثر باشد زيرا طبيعت بوسيله انسان به ثمر مي‏رسد و ارزاق خود را در اختيار مردم مي‏گذارد و اگر انسان فعاليت نكند سازندگي طبيعت بي فايده است.**

**گندم ها نمي رويد و اگر برويد ضايع مي‏شود هم چنين سبزيجات و حبوبات ديگر و ساير ارزاق، خداوند بوسيله انسانها ابتداء مواد خام مورد احتياج مردم را در طبيعت مي‏سازد و آن مواد خام بوسيله انسانها قابل استفاده و بهره برداري مي‏شود در اينجاست كه مي‏گوئيم هركدام صد در صد مؤثرند اگر يكي از اين دو عامل تعطيل گردد عامل ديگر هم تعطيل مي‏شود پس دراين جا انسانها براي تهيه وسائل زندگي به همان ميزان كه به خدا و طبيعت نيازمندند به خودشان هم نيازمندند گويي خداوند متعال دو دست دارد كه با آن دو دست مي‏تواند جهان و انسان را اداره كند يكي از آن دو دست طبيعت و دست ديگر انسانها و اگر يكي از اين دو دست نباشد دست ديگر هم از كار مي‏افتد و منشاء اثر نيست.**

**مورد دوم نياز انسانها به يكديكر انس و آشنايي انسانها به يكديگر و پيدايش آرامش و آسايش از اين راه از نعمت هاي بزرگ خداوند متعال است بطوري كه اگر اين نعمت نباشد و به صفر برسد ساير نعمت ها و لذائذ مادي هم به صفر مي‏رسد شما براي كشف اين حقيقت كه چگونه انسانها از نظر پيدايش آرامش و آسايش در زندگي يكديگر مؤثر هستند خود را در جائي فرض كنيد كه در آنجا همه چيز از لذائذ مادي و مال و ثروت داريد منهاي انسان كاخي مجلل و با شكوه باغي پر از انواع نعمت ها و لذت ها و ميوه‌ها مانند باغ بهشت كه خداوند مي‏فرمايد جنات تجري من تحتها الانهار، در آن باغ و در آن ثروت بجز انسان و منهاي زن و بچه و دوست و رفيق و همسايه همه چيز داريد و شما هستيد تنها كه بايستي از ميوه‌هاي آن باغ ها و آب و شربت ها استفاده كنيد كسي نيست كه با او انس بگيريد و بوسيله او آسايش و آرامش فكري و روحي بدست آوريد. در اين جا صد در صد درك مي‏كنيد كه ارزش زندگي انسان منهاي انسان به صفر مي‏رسد آن چنان وحشت تنهايي شما را مي‏گيرد كه هرگز نمي توانيد از ساير نعمت ها و لذت ها استفاده كنيد در آن جا مي‏دانيد كه انسان ها نعمت بزرگي هستند و همين‌ها منشاء آسايش و آرامش براي يكديگرند لذا مولا امير المؤمنين در اين رابطه مي‏فرمايد اعجز الناس من عجز عن اكتساب الاخوان يعني عاجزترين انسان ها در كسب و فعاليت همان كسي است كه نمي تواند دوستي و برادري براي خود تهيه كند تا از انس و حشر با او آسايش و آرامش پيدا كند. پس در اين جا هم بايد اعتراف كنيم كه ارزش بي نهايت ثروت و قدرت و لذت و بركت منهاي انسان به صفر تنزل مي‏كند هركس مي‏خواهد زندگي گوارايي داشته باشد مجبور است كه حشر با انسانها پيدا كند و همراه انسانها زندگي كند نياز سوم انسانها به يكديگر تعليمات و پرورش و نفع علم و هدايت است خداوند انسان را در طبيعت محتاج علم و دانش قرار داده كه انسان فقط مي‏تواند از راه علم و هدايت زندگي كند غريزه‌ها گرچه در وجود انسانها پايه معلومات او شده‌اند وليكن حاكميت مطلق ندارند بلكه حاكميت غريزه‌ها در شعاع علم و هدايت محرك واقع مي‏شود مثلاً گرسنگي و تشنگي و شهوت و غضب غريزه‌اند وليكن به تنهايي حاكم نيستند بطوري كه اگر انسان كنار چشمه‌اي از تشنگي مشرف به مرگ شود همان تشنگي نمي تواند او را به آب هدايت كند بلكه در آن جا كسي لازم است آب به كام او بريزد و با اين عمل او را به آب هدايت كند و بياموزد كه آب تشنگي را برطرف مي‏سازد اگر حيواني مقابل او آب بخورد و يا انساني طفل را به آب هدايت كند در آينده ياد مي‏گيرد كه اين جا آب است و تشنگي را برطرف مي‏كند همين طور خوراك ها و غذاهاي ديگر انسان گرچه از مرگ وحشت دارد و حيات خود را دوست دارد وليكن اگر با خطري روبرو شود كه او را تهديد به مرگ مي‏كند اگر نداند كه اين درنده عامل مرگ است از او نمي ترسد و فرار نمي كند مگر كسي به او بياموزد كه اين مار و عقرب است مي‏گزد و يا درنده است مي‏درد و مي‏كشد به همين شكل كليه حركات و سكنات انسان ها و قيام و قعود آنها در شعاع هدايت علم انجام مي‏گيرد بايستي عالم شود كه آب و نان تشنگي و گرسنگي را برطرف مي‏كند و يا اين غذاها و ميوه‌ها مفيد و نافع هستند و بعد از تعليم و هدايت بتواند استفاده كند خداوند اين طبيعت و خصوصاً حيوانات را يك معلم آموزنده براي بشر قرار داده است كه مي‏شود گفت اولين آموزگار انسانها حيوانات بوده‌اند زيرا حيوانات به غريزه كار مي‏كنند و كارشان خيلي منظم است آيا انسان بچه داري را از حيوانات ياد گرفته و يا حيوانات از انسان ياد گرفته‌اند و يا اين كه هركدام به غريزه خود بچه داري مي‏كنند و بچه خود را دوست دارند البته انسانها به غريزه و عاطفه بچه داري نمي كنند و بلد هم نيستند بلكه به هدايت و تعليم و تربيت. پس حيوانات به انسانها بچه داري آموخته‌اند و ساير كارهاي ديگر كافي است كه براي اثبات اين مطلب آيه‌اي از قرآن بياوريم: وقتي كه قابيل برادرش هابيل را كشت گفته‌اند كه كشتن نمي‌دانست. يك دفعه مشاهده كرد سنگي از بالاي كوه غلتيد و سر ماري را كه پاي كوه خوابيده بود خرد كرد. مار كشته شد و قابيل ياد گرفت كه چگونه برادرش را بكشد صبر كرد وقتي برادرش به خواب رفت سنگي را از كوه بالاي سر او غلتانيد و او را كشت و باز بعد از كشتن نمي دانست كه جسد او را چگونه مي‏تواند از نظر پدر پنهان سازد كه در معرض خطاب و عتاب قرار نگيرد جسد برادرش را بدوش مي‏گرفت از اينجا به آنجا ميبرد و نمي‌دانست كه چگونه پنهان كند درآنجا خداوند كلاغي را معلم او قرار داد فبعث ا... غراباً يبحث في الارض ليريه كيف يواري سواه اخيه يعني خداوند كلاغي را وادار كرد با پنجه خود چاله‌اي بكند و كلاغ مرده‌اي را دفن كند تا او ياد بگيرد چگونه مي‏تواند بدن برادر را در دل خاك پنهان سازد پنهان كردن چيزي در داخل خاك و يا خس و خاشاك خيلي ساده است وليكن آدم از همين مسئله ساده آگاهي ندارد. بايستي از كلاغ بياموزد لذا در همان ابتداي خلقت خداوند متعال يا از طريق خواب ديدن و وحي كردن و يا بوسيله حيوانات انسان ها را تعليم داده است تا زماني كه آنها را به تمدن رسانيده است. همين طور كه اگر آگاهي به مسئله‌اي نداشته باشيم با غريزه خود هدايت نمي شويم بلكه كسي بايستي ما را هدايت كند تمام مسائل به همين كيفيت بوده كه هر نسلي در قرني از راه وحي و يا تجربه و يا تعليمات حيوان ها به حقايقي آگاه شده و آگاهي هاي خود را به نسل بعد از خود انتقال داده است. لذا يكي از دوران هاي معروف براي بشر دوراني است كه آنرا غارنشيني و يا عصر حجر ناميده‌اند غارنشيني يعني انسان ها بلد نبوده‌اند خانه بسازند بلكه از غار حيوانات ياد گرفته‌اند كه براي خود غاري بكنند و به آن جا پناه ببرند و يا اين كه براي انجام كارهاي خود از سنگ ها و چوب و چماق استفاده كرده اند به همين مناسبت كعبه معظمه را ام القري ناميده‌اند زيرا اولين خانه‌اي بوده كه از طريق وحي و تعليمات الهي ساخته شده و بعد ساير مردم ياد گرفته‌اند براي خود خانه ساخته‌اند با اين حساب مي‏گوئيم كه انسان ها فقط در شعاع علم و هدايت مي‏توانند به نفع و ضرر خود پس از آگاهي جلب و جذب شوند. گرچه غريزه‌ها انسانرا محتاج به آشاميدني ها و خوردني ها و ساير منافع مي‏كند وليكن به تنهايي مؤثر نيست مگر اين كه انسان تعليمات ببيند و هدايت شود. حيوانات با غرايز خود هدايت مي‏شوند و نمي دانند چه مي‏كنند خود را هم نمي شناسند. آب مي‏خورند و نمي دانند آب چيست و هم چنين غذاهاي ديگر استفاده مي‏كنند و نمي توانند تفسير كنند. گوسفندان نميدانندكه گوسفندند و نمي دانند كه اين ها انسانند و آنها حيوانند به غريزه و واهمه از گرگ مي‏ترسند و نمي دانند گرگ يعني چه و درنده‌ها چيستند وليكن انسان خود را و حيوانات را مي‏شناسد از هرچه استفاده مي‏كند تفسير ميكند. قدرت استدلال دارد مي‏تواند از اثر به مؤثر پي ببرد. با اين حساب مي‏گوئيم كه انسان ها مظهر علم و تعليمات هستند همه جا از مسير علم و دانايي به سوي مقاصد و منافع خود جلو مي‏روند و اين علم و دانايي را با تعليمات تحويل آيندگان مي‏دهند بطوري كه اگر پدر دانشمندي علم خود را به فرزندان خود و يا جامعه تعليم ندهد و با خود به گور ببرد فرزندان او زندگي خود را از صفر شروع مي‏كنند و به وراثت علم پدر و مادر خود را فرا نمي گيرند. بچه‌هاي حيوانات به غريزه از پدر و مادر خود ارث مي‏برند و درست مانند پدر و مادر زندگي را ياد گرفته‌اند و تقليد مي‏كنند وليكن انسانها به وراثت علم پدر و مادر خود را فرا نمي گيرند بلكه بايستي پدر و مادر آنها را تعليم دهد از اين نظر مي‌گوئيم انسانها نيازمند به علم انسانها هستند. بر هر عالمي واجب است علم خود را به ديگران بياموزد و حق ندارد از تعليمات مضايقه كند و حق ندارد شرايطي پيش پاي شاگرد قرار دهد كه اگر آن شرايط را پذيرفت تعليم دهد و الا مضايقه كند يكي از گناهان كبيره كه صاحب آن گناه به شدت مجازات مي‏شود و در معرض توبيخ و انتقاد فرار مي‏گيرد. احتكار علم و مضايقه از تعليم است. اگر كسي علم خود را به گور ببرد و به جامعه نياموزد به شدت مجازات مي‏شود و در افكار مردم هم مذموم و محكوم است. علم و دانش انسان ها كليد نعمت هاي خداوند در دنيا و آخرت است. عالم آفرينش پر است از ذخائر نعمت ها و ثروت ها مانند صندوق در بسته و مقفلي است كه كسي از باطن آن خبر ندارد تنها كليدي كه در اين صندوق را باز مي‏كند و ذخائر آن را در اختيار بشر مي‏گذارد علم و دانش است استفاده انسان ها در زندگي بهشتي و زندگي آخرت به ميزان علم و عقل است كه در دنيا فرا گرفته‌اند روز قيامت كه خداوند بندگان صالح خود را به ثواب مي‏رساند براساس فهم آنها و دانش آنها ثواب مقرر مي‏شود به انسان ميدان مي‏دهند كه آن چه را مي‏داند و مي‏تواند استفاده كند تصرف كند و از آن استفاده نمايد. شرط مالكيت و تصرف انسانها در ثروتهاي آخرتي علم و دانش آنهاست جاهل به جهل خود از نعمت هاي خدا محروم است و عالم به علم خود از نعمت هاي خدا بهره‌مند مي‏شود در واقع نياز علمي انسان ها به يكديگر خيلي بيشتر از نياز مالي آنها به يكديگر مي‏باشد به همين مناسبت سئوالات علمي و مراجعه جاهل به عالم عزت بخش است و ذلت به وجود نمي‌آورد وليكن سئوالات مالي و مادي مايه ذلت مي‏شود و خدا نهي كرده است. امام معصوم ع مي‏فرمايد. اگر ببيني عالمي در خانه ثروتمند مي‏رود و از او چيزي تقاضا مي‏كند آن عالم و غني هردوشان بدند و بدبختند. عالم به اين دليل كه خود را ذليل كرده است و از غني تقاضای مال نموده و ثروتمند به اين دليل كه حق عالم را نپرداخته و او را محتاج به خود كرده است و اگر ببيني ثروتمندي در خانه عالمي مي‏رود و از او سئوال مي‏كند چه خوب ثروتمندي كه به دنبال كسب علم رفته است و چه خوب عالمي كه عزت خود را حفظ كرده و به مردم تعليم داده است. پس سئوالات علمي مايه عزت است و سئوالات مالي مايه ذلت.**

**راه پيدايش انس و آشنايي بيشتر انسانها به يكديگر و پيدايش محبت و حسن تفاهم بين آنها.**

**ما اين حقيقت را دانستيم كه از نعمت هاي بزرگ خداوند متعال نعمت وجود انسان براي انسان است بلكه مي‏شود گفت انسان ام النعم يعني مادر تمامي نعمت ها است گرچه سازنده نعمت ها فقط خداوند متعال است و او آفريننده همه كس و همه چيز مي‏باشد وليكن اگر انسان در عالم نبود. كلنگ آفرينش به زمين زده نمي شد و قلم آفرينش روي كاغذ حركت نمي كرد زيرا انسان علت غايي بود و خداوند علت فاعلي آفرينش است و اگر علت غايي نباشد علت فاعلي به فعاليت نمي‌پردازد آن چنان علت غايي در پيدايش و آفرينش مؤثر است كه علت فاعلي بدون آن فعاليت نمي كند شايد مي‏توانيم علت غايي را حاكم بر علت فاعلي بدانيم كه اگر اين نباشد آن هم نیست علت غايي به منزله مقصد است و علت فاعلي به منزلة مسافر آيا مسافر بدون مقصد مسافرت مي‏كند؟ البته نه. اول شهر مقصد را در نظر مي‏گيرد و همان شهر او را وادار به حركت مي‏نمايد پس در اين حركتي كه مسافر دارد آيا علت اصلي و عامل اصلي حركت مسافر است يا شهر مقصد كه او را به سوي خود حركت مي‏دهد. البته اگر انصاف بدهيم ميگوئيم عامل اصلي حركت و تحرك شهر مقصد است مثلاً كعبه است كه شما را از شهرتان حركت مي‏دهد و به سوي خود مي‏كشد يا مشهد است كه شما را از تهران حركت مي‏دهد به سوی خود می برد. هدف فاعل از فعاليت مانند شهر مقصد است براي مسافر مثلاً زارع كه بذر مي‏پاشد هدفش محصول است و باغبان هدفش ميوه‌هاست همين هدف را علت غايي مي‏نامند. خداوند فاعل تمامي افعال است و محرك تمامی حركات مي‏باشد.**

**هدف خدا از اين آفرينش و آفرينندگي فقط انسان است. كه بوسيله انسان معارف بوجود مي‏آيد و انسان عارف به خدا مي‏شود پس انسان هدف خداوند از آفرينش عالم است. اگر از خدا بپرسي عالم را براي چه و براي چه كسي خلق مي‏كني؟ خداوند جواب مي‏دهد براي انسان اگر آفرينش را به باغ و درخت تشبيه كني. انسان ها ثمره اين باغند بنابراين هدف بر فاعل حاكميت دارد و اصالت دارد گرچه خدا چنين هدفي از خلقت دارد و اين هدف را بوجود آورده است وليكن در فاعليت و عامليت اين هدف است كه بر فاعل حاكميت دارد و او را وادار به كار مي‏كند. در اين جاست كه مي‏گوئيم انسان ام النعم است و اصل آفرينش مي‏باشد و علت تام و تمام خلقت عالم نمي توانيم درباره انسان چنان سخن بگوئيم كه حق مطلب را ادا كنيم همين قدر حديث معروف معراج را ملاك قرار مي‏دهم كه خداوند به پيامبر اكرم ص فرمود: انا و انت و خلقت الاشياء لاجلك يعني من مانند توئي را مي‏خواهم تو هستي كه مقصد و مقصود من مي‏باشي بقيه اشياء را براي تو آفريده‌ام با اين حساب گرچه بطوري كه گفته شد نعمت هاي خداوند متعال بر سه قسم است ماديات، انسانيات و الهيات وليكن بزرگ ترين نعمت ها كه در عين حال مظهر و مظهر آن دو نعمت ديگر مي‏باشد همين انسان است اگر رضايت انساني را بدست آوردي جهاني را بدست آورده‌اي رضايت خداوند متعال هم در همين رضايت ادغام شده است خدا به انسان ها مي‏گويد اگر رضايت مردم را جلب كردي رضايت خدا را هم جلب كرده اي با اين حساب تمامي ثروت خود را بايستي براي جلب و جذب انسانها صرف كني و بايستي بررسي كنيم كه رضايت انسان ها چگونه بدست مي‏آيد و ما چه كنيم كه هرچه بيشتر محبت به انسانها پيدا كنيم و انسانها نيز محبت به ما پيدا كنند كه اين محبت تمام دين و اصل تمامي نعمت هاست. در اين جاست كه حكمت دستورات و فرامين الهي را در خدمات و انفاقات بدست مي‏آوريم. چرا اين همه خداوند اصرار دارد كه پيشرفتگان در هر نعمتي به عقب ماندگان كمك كنند و هركسي كه نعمتي از نعمت هاي خدا را خواه ماديات باشد و يا معنويات و مقامات بدست آورده لازم است كه آنچه دارد در خدمت بندگان خدا قرار دهد كه خداوند همه جا بعد از حكم به نماز دستور زكات و انفاق مي‏دهد.**

**در اين جا سئوالي مطرح مي‏كنيم و جواب آن سئوال را مي‏دهيم تا در ضمن اين سئوال و جواب حكمت دستورات خدا در خدمات و انفاقات روشن گردد و آن سئوال اين است كه آيا مگر خداوند متعال به تنهايي نمي تواند به بندگان روزي بدهد و آنها را اداره كند و يا خود او به تنهايي حوائج بندگان خود را برآورد با اين كه خدا به هر كاري قادر است و مي‏تواند بندگان خود را روزي بدهد به حوائج آنها برسد چرا روزي اكثريت انسانها را كه فقير هستند به اقليت آنها كه غني هستند حواله داده و چرا به اغنيا دستور مي‏دهد كه آنچه دارند در اختيار فقرا قرار دهند و به آنها كمك كنند اگر خدا را به جاي پدر به حساب بياوريم و انسانها را به جاي فرزندان آيا درست است كه پدري روزي فرزندان خود را به ديگري حواله دهد و به ثروتمندي بگويد كه شما به فرزندان من آب و نام و غذا و لباس و مسكن برسانيد به همين منظور در سوره ياسين خداوند ميفرمايد: وقتي پيامبران به ثروتمندان گفتند به فقرا كمك كنيد آنها جواب دادند كه اگر فقرا مستحق كمك بودند خدا خود به آنها كمك مي‏كرد پس اكنون كه خدا آنها را به حال فقر و ناداري رها كرده و روزي آنها را نرسانيده است چرا ما به آنها كمك كنيم فقرا مستحق كمك نيستند قالوا انطعم من لو يشاء اطعمه ان انتم الا في ضلال مبين. با اين حساب ميگوئيم اين خداي ثروتمند و قدرتمند چرا روزي بعضي از بندگان فقير خود را به اغنيا حواله كرده به آنها دستور مي‏دهد به بندگانش كمك كنند با اين كه خود او به هر كاري قادر است و بي نهايت ثروت و نعمت به اختيار خود دارد؟ جواب سئوال اين است كه خداوند از مسير همين خدمات و انفاقات در نظر دارد كه ثروتمندان را به نعمت دوم و سوم برساند كه اين نعمت دوم و سوم جلب رضايت و محبت انسان و رضايت و محبت خداوند متعال است. در واقع خداوند براي اغنياء و ثروتمندان برنامه‌هاي تجاري تنظيم كرده است تجارتي كه بزرگ ترين سود را در دنيا و آخرت عايد آنها مي‏سازد و اگر اين تجارت را بجا نياورند گرفتار خسارت و ضرري غيرقابل جبران خواهند شد و آن تجارت جلب محبت انسان و رضايت آنها از مسبر خدمات و انفاقات است. انساني كه به ديگران خدمت ميكند محبت به آنها پيدا مي‏كند. خادم و مخدوم از مسير خدمت محبت به يكديگر پيدا مي‏كنند و جذب يكديگر مي‏شوند و اين محبت سرمايه انس و آشنايي انسانها مي‏شود و انس و آشنايي پايه و مايه يك تمدن عظيم الهي مي‏شود كه از آن تعبير به مدينه فاضله و يا شهر بهشت كرده‌اند تفاهم انسانها و محبت به يكديگر سرمايه بسيار بزرگي است كه اگر نباشد ساير لذت ها و نعمت ها مفهوم و معنا پيدا نمي كند شما فرض كنيد در شهري زندگي مي‏كنيد كه تمامي اهل شهر شما را از دل و جان دوست دارند يك چنين دوستي و محبتي كه به مراتب بالاتر از دوستي مادران به فرزندان است و شما مردم شهر را به همين كيفيت دوست داريد و آنها شما را دوست دارند يك چنين محبتي بين مردم بوجود آمده كه گويي تمام آنها اهل يك خانواده‌اند سر سفره پدر واقعي خود كه خداي متعال است نشسته‌اند بزرگ ترين نشاط آنها و سرور آنها زماني است كه دور يكديگر مي‏نشينند به زيارت يكديگر مي‏روند و با هم حرف مي‏زنند و به تفريحات سالم اشتغال پيدا مي‏كنند و باز خود را در شهر ديگري فرض كنيد كه بين شما و انسان هاي شهر كوچك ترين تفاهمي و محبتي و انس و آشنايي وجود ندارد. تمامي اهل شهر نسبت به يكديگر آنچنان بيگانه‌اند كه گويي افراد يك نوع و يك جنس نيستند. برخورد آنها به يكديگر مانند برخورد دو جنس مخالف غير موافق است. يا قيافه بازي و با چهرة نشاط آوري روبروي نمي شوي و شما نسبت به همه بيگانه و آنها نيز با شما بيگانه‌اند و باز خود را در شهر سوم حساب كنيد كه تمام مردم آن شهر با يكديگر عناد و دشمني دارند و در كمين يكديگرند و دائم با يكديگر در جنگ و نزاعند يكديگر را به وحشت مي‏اندازند مانند درندگان از اجناس مختلف سگ و گرگ و پلنگ و روباه ببينيد كدام يك از اين زندگي ها در اين سه شهر گوارا و لذت بخش است البته زندگي در شهر اول يعني شهر انسانها، شهر آدم ها، شهر فضيلت و محبت، شهر دوستي و صداقت، شهري كه بزرگ ترين لذت هر انساني در حشر او و برخورد او با انسان ديگر است و بزرگ ترين آرزوي هر انسان است كه به ملاقات دوستانش نائل شود با آنها بنشيند و برخيزد از چنين شهري تعبير به مدينه فاضله و شهر بهشت مي‏كنند .این شهر بهتر است یا آن دو شهر دیگر که بیابان و جنگل است.**

**راه رسيدن انسانها به مدينه فاضله:**

**مدينه فاضله شهري را ميگويند كه بر پايه فضيلت و محبت اداره مي‏شود حاكم بر شهر و افراد آن فقط فضيلت و محبت است. مامورين انتظامات ندارد. نظامي و سرباز ندارد. كسي نيست امر به معروف و نهي از منكر كند. و اصلاً براي خدمات اجتماعي مأموري وجود ندارد و نيازمند به خدمات اجتماعي نيست. حد و حدودي و ثغوري و مرز و حدودي ندارد خانواده‌ها در جوار هم و كنار هم زندگي مي‏كنند. خانه‌ها در و ديوار ندارد. قفل و كليدي در كار نيست كسي نمي گويد اين جا مال من و آن جا مال شما و اين درخت مال من،‌آن درخت مال شما همه چيز در آن جا هست و هرچه هست براي همه كس مي‏باشد، هر انساني گويي مالك كل آن مدينه فاضله است هرجا رفت مال خود اوست و هر سفره‌اي در برابر همه كس پهن است هركس هرجا برود خانه خود اوست و بزرگ ترين آرزوي يك انسان در مدينه فاضله اين است كه با انسان ديگر محشور مي‏شود با او مي‏نشيند و بر مي‏خيزد. هركس هرچه آرزو كند آرزو كردن همان و رسيدن به آرزو همان بين انسان و آرزوهاي او فاصله‌اي نيست.**

**براي رسيدن به آرزوها رنج و زحمتي متوجه كسي نمي شود انسان ها نياز مالي و مادي به يكديگر ندارند فقط نياز به انس و آشنايي دارند. تمامي انسان ها گويي برادر و خواهريكديگر هستند انسان هايي كه از لحاظ ايمان و معلومات بالاتر هستند به جاي پدر مهربان هستند و آنها كه از نظر معرفت و معلومات مساوي با يكديگر هستند برادر و خواهر عاشق يكديگر مي‏باشند و انسان هايي كه در درجه پائين‌تر از نظر علم و معرفت هستند به جاي فرزندان افراد بالاترند، بخل و حسد و كينه توزي و رقابت و صفات شيطاني و مزاحمت و حرف لغو و سخنان نابجا وجود ندارد. اگر زني چشمش بيفتد كه از او زيباتر و مقامش بالاتر است بسيار خوشحال مي‏شود كه در خدمت آن خانم بالاتر قرار گرفته و به محض اين كه آرزويي در او پيدا مي‏شود كاش مانند او زيبا بودم و ثروت و قدرت من برابر او بود به محض پيدايش آرزو چنان مي‏شود كه آرزو كرده است. هركس هر چه مي‏خواهد خواستن همان و شدن همان ميليون ها انسان در زمان و مكان نامتناهي با يكديگر زندگي ميكنند. گويي هركدام به تنهايي مالك آن زمان و مكان نامتناهي هستند تمامي انسانها در كنترل اراده خداوند متعال قرار مي‌گيرند با خدا رابطه مستقيم دارند. مي‏گويند و مي‏شنوند از خدا سئوال و پرسش دارند و بلافاصله جواب مي‏شنوند و اگر به مسئله‌اي جاهل باشند كه ممكن است در اشتباه قرار گيرند بلافاصله با تعليم الهي جهل و اشتباه آنها برطرف مي‏شود. تنظيم غذا خوراك و لباس با اراده خداوند متعال است هركس با هركس در هرجا بخواهد تماس بگيرد گرچه بين آنها ميليونها سال نوري فاصله باشد به محض اراده كردن براي تماس گرفتن طرف مقابل را مي‏بيند و با او حرف مي‏زند و اگر بخواهد با او محشور شود با نيرويي و مركبي نظير مركب معراجي حضرت رسول ص در آنجا حاضر مي‏شود شهري است در بي نهايت مال و ثروت و در بي نهايت قدرت هر وقت زن و شوهري بخواهند در حالات خصوصي و تك فردي باشند در فضايي از نور و روشنايي قرار مي‏گيرند كه آنها بيرون فضا را نمي بينند و كسي هم آنها را در آن فضا مشاهده نميكند. دائم در ارتباط يكديگر و در خط تعليم و تعلم و كشف حقايق و دقايق و دائم در معرض نزول فيض الهي قرار مي‏گيرند بالاخره شهري است كه هر انساني با بي نهايت آرزو و آمال در موفقيت كامل قرار ميگيرد براي رسيدن به مهمترين آرزوها مثلاً حركت از مشرق آفرينش به مغرب آن رقم رنج و زحمت صفر و رقم موفقيت بي نهايت است چنان شهري است كه ميليون ها كتاب و كاغذ گنجايش وصف آن را ندارد هر جور كه بخواهند و آرزو كنند از آن بالاتر است.**

**شهري است پر از ميليون ها ميليون اولياء ا... كه هركدام مانند پدر مهربان و برادر مهربان با يكديگر در تماسند. شهري است فاقد مرز و مرزبندي نه مرز كمي دارد كه بگويي مملكتي است از كجا تا به كجا و نه مرز كيفي دارد كه بگويي لذت زندگي و كيفيت زندگي و خوشي ها و بهره‌برداري‌ها و لذت بردن‌ها و تماس هاي جنسي از كجا تا كجا نه هم مرز انساني دارد كه بگويي از اين جا مال من و از آن جا مال شما و از آن جا تا آن جا مال ديگران تمامي كميات و كيفيات و لذائذ و خوشي ها و زيبائي ها و مناظر زيبا و پاكي و طهارت و پاكيزگي در بي نهايت لطافت و نظافت و زيبايي قرار مي‏گيرد. شهري است كه گرچه تمامي آنها انسانند از ماديات و معنويات لذت مي‏برند. شهوت و اشتهاي آنها ميلياردها برابر شهوت و اشتهاي اهل دنيا مي‏باشد وليكن كوچك ترين اشتباهي و خطايي در آنها وجود ندارد گرچه همه انسانند معجوني از اشتها و شهوت وليكن همانند فرشتگان معصوم هستند. خطايي و اشتباهي از آنها سر نميزند گاهي آنچنان غرق شهوت و لذت و نعمت هستند كه هزارها سال بر آنها مي‏گذرد و ملتفت نمي شوند چقدر بر آنها گذشته نمي توان حساب كرد كه خداوند متعال چه سفره‌اي از بركت و نعمت و لذت جلو آنها گسترده است. چنان است كه خدا در قرآن مي‏گويد:‌ انما يوف الصابرون اجرهم بغير حساب يعني آنچه از لدت ها و نعمت ها و ثروت ها و قدرت ها و خوشي ها كه در اختيار آنها هست بي‌حساب است يعني بي نهايت است تمامي آنها معصومند خطا و اشتباه در آنها نيست، جاهل به مسائل شخصي و اجتماعي و الهي نيستند تا كسي به آنها دستور بدهد و امر و نهي كند چنان است كه در بعضي احاديث و اخبار گفته شده است لا عين رات و لا اذن سمعت و لا خطر علي قلب بشر يعني يك زندگي كه هرگز چشمي نديده و گوشي نشنيده و به قلب كسي خطور نكرده است.**

**شهري است هم قد اراده و بركات وجودي خداوند متعال و آن بركات بي نهايت است و انتها ندارد شهري است كه هرگز لدت ها و ثروت هاي آن شباهت به دنيا ندارد آن چه در اين دنيا هست در آن جا نيست و آن چه در آن جا هست در اين دنيا وجود ندارد زندگي دنيا در قياس با آن شهر مانند زندگي رحم مادر در قياس به اين دنيا مي‏باشد و خيلي بالاتر و عجيب‌تر كه هرگز در لباس تشبيه و مشابهت نمي گنجد تا كسي بتواند دور نمايي از آن شهر را در افكار مردم منعكس كند و آن شهر بهشت و شهر آخرت است كه خداوند در قرآن به بندگان خود وعده داده است و ان الله لايخلف الميعاد هر يك از تعريفاتي كه در اين چند سطر براي آن شهر شد بجاي تابلوي مي‏باشد كه داخل و محتواي آن تا بي نهايت گسترش دارد و هركسي بايستي راهي را اتخاذ كند تا مگر خود را به اين شهر برساند. ان هذه تذكره فمن شاء اتخذ الي ربه بسيلا.**

**راه رسيده به اين شهر: راه رسيدن به مدينه فاضله راه منحصر به فرد است كه قابل تبديل و تعويض نيست فقط ايمان و عمل صالح است. ايمان به معناي اين كه در اين حركت و مسافرت به سوي مدينه فاضله فقط خدا را وسيله امنيت خودمان قرار دهيم زيرا ايمان از ريشه كلمه امن است كه از باب افعال آمده در اصل ائمان بوده كه همزه دوم قلب به ياء مي‏شود و به كلمه ايمان تلفظ مي‏گردد. يعني در اين مسافرت تكاملي از امنيت الهي استفاده كنيم و خدا را عامل امنيت خود قرار دهيم خداوند در اين جا خطرات قطعي يا احتمالي را از ما دور مي‏كند و ما را از محروميت و عدم موفقيت در كارها و بركناري از خطرات و آفات احتمالي و وصول به همان مدينه فاضله كمك مي‏كند حتماً ما را به آن شهر مي‏رساند دنبالة ايمان عمل صالح مطرح مي‏شود. عمل صالح داراي چند شرط اساسي مي‏باشد. تا عمل صالح شناخته شود. اول كميت و كيفيت عمل به راهنمايي خدا و اولياء خدا مشخص شده باشد. يعني آنها باشند که برنامه عمل صالح را براي ما تنظيم كرده باشند. عملي نباشد كه به رأي و فكر خود آن را اختراع كرده باشيم. دوم نافع به حال خود و ديگران باشد، اعمالي كه مضر به حال انسان و به حال جامعه است. عمل صالح شناخته نمي شود و اگر هم نافع به حال شخص عامل باشد وليكن مضر به حال ديگران باشد باز هم عمل صالح شناخته نمي شود بلكه عمل صالح همه جا نافع به حال شخص عامل و نافع به حال مردم است. زيرا اگرچه عامل به نفع خودكار مي‏كند و هدفش از عمل صالح جلب نفع شخصی مي‏باشد وليكن جلب منافع شخص را از مسير خدمت به بندگان خدا شروع مي‏كند. از عمل خود به ديگران فايده مي‏رساند و در مقابل فايده رساني جلب منفعت مي‏كند. مانند كارگر كه از كار خود به كسي منفعت مي‏رساند و در برابر منفعت رساني استفاده مي‏كند. كساني كه بدون فايده رساني از ديگران استفاده مي‏كنند عملشان صالح نيست در واقع آن عمل را مي‏توانيم مفت خواري بناميم كه شخص عامل به كسي فايده نرسانيده وليكن استفاده نموده است تقريباً مانند سائل به كف و يا گدايان كه فايده به كسي نمي رسانند و از آنها استفاده مي‏كنند. همه جا استفاده از مردم بايستي در مقابل فايده رساني باشد كه اگر به ميزان فايده رساني استفاده كند عدالت است و اگر كمتر از فايده‌اي كه به ديگران رسانيده استفاده كند اين يك نوع گذشت و انفاق است اگر براي خدا باشد و يك نوع سفاهت است اگر گول خورده باشد و ارزش كاري را كه براي ديگران انجام داده ندانسته باشد و اگر بيشتر از فايده‌اي كه به مردم رسانيده است استفاده كند در واقع يك نوع خيانت به حساب مي‌آيد كه در برابر مثلاً یکصد تومان فايده رساني دویست تومان يا بيشتر استفاده نموده است، عمل صالح عملي را مي‏گويند كه انسان برابر فايده‌ايي كه به ديگران رسانيده استفاده كند و يا كمتر استفاده كند شرط سوم عمل صالح اين است كه در ارتباط با خدا و براي خدا انجام گيرد. يعني عامل بداند كه عمل او مطابق دستور خداوند متعال است و به منظور اطاعت خدا عمل نيك را انجام داده و اين عمل نافع به حال ديگران به دو اسم ناميده مي‏شود كه يكي از اين اسم ها انسان را بهتر و عالي‌تر به سوي مدينه فاضله حركت مي‏دهد. اول عدالت دوم احسان، عدالت اعمالي را مي‏گويند كه با حفظ شرايط بالا كه گفته شد انسان در برابر حقي كه بر ديگران پيدا مي‏كند يا فايده‌اي كه به ديگران مي‏رساند از آنها استفاده كند نه كمتر و نه زيادتر،‌حق مردم را به ميزاني رعايت كند كه مردم حق او را رعايت كنند به كيفيتي كه كسي از دست او شكايتي نداشته باشد زيرا حق كسي را ضايع نكرده است. و اما احسان: عملي را مي‏گويند كه عامل به منظور فايده رساني به ديگران انجام مي‏دهد بدون اين كه از آنها استفاده كند و يا انتظار اجر و مزدي از آنها داشته باشد و بدون اين كه منتي به آنها تحميل كند. فقط براي جلب رضاي خدا به بندگان مستحق خدا خدمت كند. خواه مردم حق او را از اين خدمت منظور داشته باشند يا نداشته باشند. احسان خدماتي را مي‏گويند كه نافع به حال مردم باشد و به منظور جلب رضاي خدا انجام مي‏گيرد. شايد بزرگ ترين خدمت را به بندگان خدا مي‏كند و كوچك ترين انتظاري از آنها ندارد. زيرا به منظور اطاعت خدا به مردم خدمت مي‏كند نه به منظور مزد و مزدوري. از اين احسان بين خادم و مخدوم سه حالت بوجود مي‌آيد كه حالت سوم يك احسان پيشرفته و تكامل يافته به حساب مي‏آيد و عامل آن از روساي مدينه فاضله خواهد بود. حالت اول مواخاه دوم مواسات و حالت سوم ايثار. مواخاه از كلمه اخ و اخوه مشتق است به معناي برادري انسان كاري مي‏كند كه به ميزاني كه دو برادر از طريق برادري محبت پيدا مي‏كنند بين او و ديگران محبت بوجود آيد و پيدايش اين محبت در صورتي است كه حق برادران ديني خود را به آن ميزاني كه خدا واجب فرموده از حسن معاشرت و اداء خمس و زكاه به مستحقين واقعي آن برساند، رعايت اين حقوق بين انسانها برادري بوجود مي‌آورد. كساني كه حق فقر را به آن كيفيتي كه خدا دستور داده است رعايت مي‏كنند، برادر آنها شناخته مي‏شوند بين آنها و بندگان خدا حسن تفاهم و برادري پيدا ميشود. مصداق آيه قرآن مي‏شوند كه خداوند مي‏فرمايد انما المؤمنون اخوه. البته انفاقات واجب بايستي به منظور اطاعت خدا و طبق دستور خدا انجام گيرد و در برابر آن انفاقات به كسي تحميل منت نشود مرحله دوم مواساه است. به معناي اين است كه زندگي برادران ديني خود را با زندگي خود برابر مي‏كند و به هر ميزان كه خود او از ثروت و نعمت برخوردار است و بهره‌برداري مي‏كند. برادر ديني خود را هم به همان ميزان بهره‌مند مي‏كند و حاضر نيست كه در كيفيت زندگي از ديگران بهتر و بالاتر باشد هرچند كه از نظر مال و ثروت از ديگران بالاتر است يعني بين خود و ديگران تساوي كيفي قائل مي‏شود نه تساوي كمي ممكن است خودش ميليون ها تومان ثروت داشته باشد وليكن در كيفيت زندگي از ديگران بالاتر نيست و سعي مي‏كند كه فقرا و برادران ديني خود را در كيفيت زندگي با خود برابر كند و اما ايثار كه مرحله كامل خدمات است به معناي اين است كه ديگران را بر خود مقدم مي‏داند و آنها را ترجيح مي‏دهد پيش از آن كه حوائج خود را برآورد و پيش از آن كه از مال خود بهره‌مند شود ديگران را بهره‌مند مي‏كند بالاخره در خدمات و بهره‌برداري ديگران را بر خود مقدم مي‏دارد با این تقدیم حق پدری بر آنها پیدا می کند خدمات به اين كيفيت كه در مراحل سه گانه بالا انجام مي‏گيرد و به منظور جلب رضايت خدا واقع مي‏شود راه حركت به سوي مدينه فاضله است.**

**معناي ضرر مالي و ضرر انساني: در برابر منافع و نعمت هايي كه در بالا توضيح داده شد كه نعمت هاي خداوند متعال بر سه قسم است. مالي، انساني علمی. خسارت ها هم بر سه قسم است. 1- خسارت مالي، 2- خسارت انساني 3- خسارت جاني و علمي، گاهي انسان از مال و ثروت كم و كسر پيدا مي‏كند و ثروت خود را از دست مي‏دهد و گاهي از نظر تعداد دوستان و آشنايان و انسان هاي خون گرم و مهربان خسارت پيدا مي‏كند و فاقد چنين دوستان و آشناياني مي‏شود و گاهي هم فضائل و معارف خود را از دست مي‏دهد. يك انسان بي معنا و محتوا و فضيلتي مي‏شود كه در واقع حيوان است به شكل انسان، خداوند متعال در اين سوره شريفه انسان را متوجه همين خسارت ها مي‏كند و گويد انسان دائم در خسارت است و در زندگي خودش ضرر مي‏كند مگر كساني كه اهل ايمان و عمل صالحند و يكديگر را به اقامه حق و صبر در راه خدا سفارش مي‏كنند. خسارت مالي انسان خيلي مهم نيست زيرا خواهي نخواهي خداوند روزي هر انساني را مقدر كرده و كساني كه اشتغال به كارهاي مفيد و نافع پيدا مي‏كنند و هدفشان خدمت به بندگان خدا است خواهي نخواهي روزي لازم و واجب به آنها مي‏رسد و هرگز به فقر و ناداري مبتلا نمي شوند وليكن خسارت بزرگ، خسارت هاي انساني مي‏باشد كه انسان نتواند در زندگي يك دوست صميمي و برادر مهرباني داشته باشد كه ساعتي با او بنشيند، گفتگو كند و با او انس و آشنايي پيدا كند و اسرار و افكار خود را در اختيار او بگذارد و بالاتر از اين خسارت، خسارت نفساني مي‏باشد كه انسان فاقد علوم و معارف است آشنايي با خدا و اولياء خدا ندارد و به سرمايه علم و دانش مجهز نيست كه بتواند با آنها محشور باشد و در مذهب و مقام آنها با آنها شركت داشته باشد. لذا خداوند انسان را متوجه به يك نوع كسب و كاري مي‏كند كه ضمن انجام آن مي‏تواند از همه اين خسارت ها مصون و محفوظ باشد، خسارت هاي سه گانه بالا و يا منافع سه گانه نامبرده طوري تنظيم شده است كه با از دست دادن يكي از آنها مخصوصاً رابطه با خدا آن دو سرمايه ديگر را از هم از دست مي‏دهد زيرا از قبيل اعداد كوچك تر و بزرگ تر است كه اعداد كوچك تر در بطن اعداد بزرگ تر قرار مي‏گيرد كه معروف است مي‏گويند چون كه صد آمد نود هم پيش ماست و يا از قبيل مراتب ضعيف‌تر و قوي‌تر كه مرتبه ضعيف‌تر در متن مرتبه قوي تر قرار مي‏گيرد.**

**اگر قوي‌تر را بدست آوريم. ضعيف‌تر را هم داريم و اگر ضعيف‌تر را بدست آوريم از قوي تر محروميم. علوم و معارف الهي از يك چنين كيفيت و خاصيتي برخوردار است كه وقتي انسان ها آن را بدست نياورند قهراً دو سرمايه ديگر يعني انس و آشنايي با انسان ها و مال و ثروت و لذت آنها هم از دست مي‏رود و مخصوصاً در عالم آخرت، در زندگي دنيا ممكن است انسان هايي مال و ثروت داشته باشند و فاقد دوستان انساني و معارف الهي باشند مانند اكثريت كفار و ثروتمندان وليكن در عالم آخرت اگر معارف الهي را از دست داديم حتماً دوستان انساني و ساير نعمت هاي خدا را هم از دست داده‌ايم در نتيجه از هر سه نوع نعمت محروم خواهيم ماند. خداوند در يك كلمه به كيفيتي برنامه علمي و عملي ما را تنظيم كرده تا بتوانيم در همين عمر كوتاه و سرمايه مختصر مالي و مادي هر سه نوع نعمت را بدست آوريم و تا بي نهايت از لذت ها و نعمت هاي الهي در همان مدينه فاضله برخوردار باشيم و آن كلمه حركت براي خدا و قيام لله مي‏باشد كه خداوند در آيه شريفه مي‌فرمايد انما اعظكم بواحده ان تقوموا لله يعني شما را به يك چيز موعظه مي‏كنيم و آن اين كه قيامتان براي خدا باشد. قيام آن حركت هاي هدف دار است كسي كه هدفي دارد و براي وصول به آن هدف حركت مي‏كند يك چنين حركتي را قيام مي‏نامند و اگر صرفاً حركت بدون هدف باشد قيام شناخته نمي شود. خداوند در اين آيه دستور مي‏دهد كه هدف شما در زندگي جلب رضايت و محبت خدا باشد و اين رضايت و محبت ضمن اعمال و افعالي حاصل مي‏شود كه از نوع خدمت به مردم باشد و باز خدمت به مردم قهراً انسان را در وضعي قرار مي‏دهد كه هم در ميان مردم محبوبيت داشته باشد و هم از خدمات آنها بهره‌مند شود كه قهراًَ خدمات به اين كيفيت از نظر مالي و مادي هم انسان را تامين مي‏كند و مجهز مي‏نمايد در اولين مرتبه بايستي اعمال و افعالي كه جنبه خدمت به بندگان خدا دارد و نافع به حال آنها مي‏باشد. يعني اعمال و افعالي كه زندگي ساز است و مردم را از نظر مالي و مادي اداره مي‏كند يك چنين اعمال و افعالي را كه در فقه اسلام معين و مشخص شده است بشناسد. غالباً خداوند متعال ضمن آيات اخلاقي خود در قرآن كليه اين اعمال و اخلاق را يادآوري نموده و انسان ها را به كميت و كيفيت آن آشنا كرده است و بعد از شناختن يك چنين اعمالي و افعالي كه زندگي ساز بوده و نافع به حال جامعه و مردم است براي جلب رضاي خدا به يك چنين اعمال اشتغال پيدا كنند يك چنين اشتغالي را هم احسان مي‏نامند احسان عملي را مي‏گويند كه از نوع خدمت به مردم است و به منظور جلب رضاي خدا انجام مي‏گيرد. يعني انسان به مردم خدمت مي‏كند وليكن از آنها انتظاري ندارد خواه از نوع خدمات جزئي باشد مانند انفاقات و خمس و زكات و يا از نوع خدمات متوسط و بالاتر كه بين انسان و مردم مساوات و مواسات بوجود مي‌آورد و خواه از نوع خدمات مرحله سوم كه ايثار ناميده مي‏شود. وقتي اين خدمات به منظور جلب رضاي خدا انجام بگيرد چند خاصيت در انسان بوجود مي‏آورد اولاً انسان از نظر روحيه خيلي شارژ مي‏شود. روحيه‌اش بالا مي‏رود صبر و استقامت و استحكام و شجاعتش اوج مي‏گيرد و در ضمن همين شارژ روحي و تقويت روح به علوم و معارف الهي آگاهي و آشنايي پيدا مي‏كند به مقام عرفان مي‏رسد. يعني بين او و خدا رابطه‌اي بوجود مي‌آيد و در آن رابطه بین او و خدا علم و دانش و تفكر و تعقل مبادله مي‏شود و به معارف الهي نائل ميگردد و اين را مي‌دانيم كه عرفان از علم بالاتر است. علم همين است كه ما مي‏دانيم خدا هست و اين عالم آفريننده‌اي دارد وليكن عرفان به معناي اين است كه بين ما و خدا رابطه برقرار مي‏شود بين انسان عارف و خدا يادگارهايي بوجود مي‌آيد. خداوند برخي علوم را به انسان تعليم مي‏دهد، ‌از مسير خواب هاي خوب و توفيقات حيات بخش او را به حقايق غيب آشنا مي‏سازد و او را در خط مدارج و معارج اولياء خود بالا مي‏برد تا با انبياء و اولياء جنسيت و سنخيت روحي و ايماني پيدا كند. قهراً در اين حالات معارف الهي بدست مي‌آيد و رابطه يك چنين انساني با افراد بشر در يك مرتبه عالي قرار مي‏گيرد شوق و اشتياق خدمت به مردم را پيدا مي‏كند و ضمن اين خدمات از نظر مالي و مادي هم بر طبق تقدير الهي تامين مي‏شود. پس ضمن همين قيام لله مي‏تواند از افراد مدينه فاضله باشد و هر سه نوع نعمت را بدست آورد. در غير اين صورت خواهي نخواهي در هر سه مرحله نامبرده ضرر خواهد كرد.**

**معناي تواصي به حق و تواصي به صبر:**

**در انتهاي سوره بعد از بيان انسان هايي كه درزندگي ضرر مي‏كنند و يا از زندگي بهره مند مي‏شوند. خداوند دستور مي‏دهد كه اهل ايمان و عمل صالح بايستي يكديگر را سفارش به حق و سفارش به صبر و استقامت كنند. تواصي از ماده وصيت از باب تفاعل است. نشان مي‏دهد كه انسان ها همه با هم در اين وصيت‌ها و سفارش‌ها همكاري داشته باشند زيرا باب تفاعل خبر مي‏دهد از همكاري انسان ها در انجام فعلي كه نفعش و يا ضررش عايد خود آنها مي‏شود. وصيت به صبر و حق دنبالة دستور به ايمان و عمل صالح درست به معناي فراهم كردن زمينه‌اي است براي به ثمر رسيدن ايمان و عمل صالح، ايمان و عمل صالح مانند بذري است كه در دل بندگان خدا كاشته مي‏شود و اين بذر مدت زيادي لازم دارد تا در افكار و قلوب مردم برويد و به ثمر برسد و بين انسان ها تفاهم و محبت بوجود آورد زيرا يكي از مسائلي كه براي ساخت مدينه فاضله و زندگي آخرت لازم است. تفاهم و محبت شديد انسان ها نسبت به يكديگر است به كيفيتي كه هر انساني ديگران را در آن مدينه فاضله به حقانيت و علم و معرفت بشناسد و به او محبت و دوستي شديد پيدا كند خيلي بالاتر و بهتر از محبتي كه بين فرزندان و پدر و مادر است. پيدايش اين محبت بين انسان ها از مسير احسان و خدمت حاصل مي‏شود كسي كه بديگري احسان مي‏كند، براي جلب رضاي خدا به او خدمت مي‏كند و خير و بركتي به او مي‏رساند با همين احسان و خدمت بذر محبت در دل او ميكارد. و اين بذر هم مانند ساير بذر و نهال ها كه در دل خاك كاشته مي‏شود و در اثر مراقبت و آبياري رشد مي‏كند و به ثمر مي‏رسد. بذر احسان در قلوب مردم مانند بذر و نهال در دل خاك است. لذا حديث مشهور از پيامبر اكرم (ص) كه فرمودند الدنيا مزرعه الاخره يعني دنيا گشت‌گاه عالم آخرت است همين حقيقت را مي‏پروراند. هر عمل صالحي كه نافع به حال بندگان خدا مي‏باشد و بر طبق دستور خدا و به منظور جلب رضايت او انجام مي‏گيرد بذري است كه در نهاد مردم و قلوب آنها كاشته مي‏شود و اولين خاصيت اين بذر جلب محبت و تحريك عواطف انسانها نسبت به يكديگر است. شما مي‏توانيد به قلب خود مراجعه كنيد و ببينيد نسبت به چه كساني بهتر و بيشتر محبت داريد و چه كساني هستند كه شما را به خود جلب نموده و نسبت به آنها در قلب خودتان احساس علاقه و محبت مي‏كنيد. البته نسبت به همان كساني كه خدمت مؤثري به شما كرده‌اند شما را از معركه‌اي نجات داده‌اند و يا اين كه به نياز و احتياج شما رسيدگي نموده‌اند به هر كيفيتي بوده به شما احسان كرده‌اند اين روابط عادي كه انسان ها به يكديگر دارند سلامي مي‏دهند تا جوابي بشنوند براي كسي كار مي‏كنند تا مزدي بگيرند و يا خدمت ديگري مي‏كنند تا در برابر خدمتي بگيرند. تمام كارها و خدماتي كه به انتظار عوض و پاداش از طرف مخدوم انجام مي‏گيرد اين ها تمام از قبيل معامله و تجارت است و مانند اجناسي است كه بين دو نفر مبادله و معاوضه مي‏شود لذا اگر به كسي خدمتي كردند و در برابر پاداشي نديدند عصباني مي‏شوند و پرخاش مي‏كنند، يا گاهي مطالبه مي‏كنند كه چرا به شما احسان كرده‌اند و در برابر آن از شما احساني نديده‌اند يك چنين خدماتي كه از قبيل معامله و معاوضه است جلب محبت نمي‌كند و دلها را به يكديگر مربوط نمي‌نمايد. آن خدماتي احسان شناخته مي‏شود و جلب محبت مي‏كند كه انسان خدمت گذار خود را مأمور خدا مي‏داند براي خدمت كردن اجر خدمت خود را از خدا مي‏خواهد زيرا از خدا اطاعت كرده و بر طبق امر خدا و ماموريتي كه از جانب خدا دارد به مردم خدمت كرده و از مردم هيچ انتظار پاداشي ندارد بطوري كه اگر مخدومين نسبت به او بي اعتنايي كنند و يا به او در مقابل خدماتي كه ديده‌اند احترام نكنند كوچك ترين تاثيري در فكر او و روحيه او ايجاد نمي كند. خدماتي كه به اين كيفيت انجام مي‏گيرد احسان شناخته مي‏شود عمل صالح شناخته مي‏شود. ولي اگر در برابر منتي به كسي تحميل كند يا به انتظار اجر و پاداشي احسان كند، عمل صالح شناخته نمي شود و جلب محبت هم نمي‌كند اگر درست دقت كنيم تمامي افراد بشر در روي كره زمين خدمت گذار يكديگرند و هركس در هر جا هست به ديگران خدمت مي‏كنند ولي چون اين خدمات از نوع تجارت و معاوضه است. يعني هركسي در مقابل خدمت خود از مردم اجر و پاداش مي‏گيرد. اين خدمات بين مردم محبت بوجود نمي‌آورد و گاهي منشاء جنگ و نزاع مي‏گردد خدماتي بين مردم محبت بوجود مي‌آورد كه از نوع احسان باشد. خدمات انبياء و اولياء به همين كيفيت است. آنها بزرگ ترين و نافع‌ترين خدمات را به جامع بشر مي‏كنند و در مقابل كوچك ترين انتظاري از كسي ندارند. بلكه در مقابل خدمات اذيت مي‏بينند و مخدومين به آنها آزار مي‏رسانند ولي آنها از خدمات خود پشيمان نمي شوند بلكه به خدمت تا آخر عمر ادامه مي‏دهند. پس خدماتي كه از نوع احسان است همچون بذري در دل مردم كاشته مي‏شود و قلب مردم كشت گاه آخرت است.**

**اين كشت گاه هم مراقبت لازم دارد كه كيفيت مراقبت را خداوند در آخر سوره ذكر مي‏كنند كه آن تواصي به حق و تواصي به صبر است. خدمت گزاران كه به منظور اطاعت خدا به مردم خدمت مي‏كنند هرچه بيشتر بايستي كلمه حق و دين خدا را در ميان مردم رواج دهند و مردم را وادار به رعايت حقوق و اقامه حق و عدالت بنمايند زيرا در فضاي حكومت‌هاي حق و عدالت خدمات انسان ها رشد مي‏كند و به ثمر مي‏رسد. مثلاً اگر شما به كسي خدمت كردي كه او در بلاد كفر زندگي مي‏كند يعني در جايي كه مردم آن پيرو حق و عدالت نيستند و در دايره دين خدا قرار نگرفته‌اند بلكه در راه باطل و دين هاي باطل زندگي مي‏كند بذر احسان شما به مردمي كه در يك چنين فضايي زندگي مي‏كنند رشد نمي كند بلكه آن مردم و جو حاكم بر آنها كه حكومت‌هاي جور و باطل است مانند بيابان خشك و شوره زار است كه بذرهاي كاشته شده را نمي تواند سبز كند و به ثمر برساند. آن فضاي حق و عدالت است كه در آن فضا خدمات و اعمال خير در قلوب مردم رشد مي‏كند و به ثمر مي‏رسد لذا خداوند دستور مي‏دهد كه شما خدمت گزاران و اهل ايمان و عمل صالح تا مي‏توانيد بايستي فضاي حق و عدالت بوجود آوريد بندگان خدا را به حق و ايمان و تقوي سفارش كنيد تا اين فضاي حق و عدالت باعث شود خدمات شما در دل انسان ها رشد كند و به ثمر برسد و مطلب ديگر چون از روزي كه بذر احسان در دل مردم كاشته مي‏شود تا روزي كه به ثمر مي‏رسد مدتي شايد هم طولاني وقت لازم دارد پس شما احسان كنندگان بايستي صابر باشيد و ديگران را هم امر به صبر كنيد كساني كه به مردم احسان مي‏كنند و همين فردا پس فردا در انتظار نتيجه احسان خود هستند و مي‏بينيد به نتيجه نرسيده است از خدمات و احسان خود پشيمان مي‏شوند اين ها مانند زارعي هستند كه ديروز تخمي را كاشته و امروز در انتظار به ثمر رسيدن است. نمي تواند آن مدت لازم را صبر كند تا بذر او به ثمر برسد و عاقبت زمين را كه كشت نموده شخم مي‏زند و زراعت ها را زير و رو مي‏كند. انسان هايي كه اهل ايمان و عمل صالحند و خدماتشان به بندگان خدا از نوع احسان است بايستي بدانند كه اين خدمات در عالم آخرت به ثمر مي‏رسد و محصول مي‏دهد. پس در دنيا تا دم مرگ بايستي صبر كنند چنان نباشند كه هر روز به مخدومين خود نگاه كنند كه چرا عكس‌العمل خوبي از آنها نديده‌اند و چرا مخدومين به خدمات آنها وقعي نگذاشته‌اند و براي خادمين به خود احترامي قائل نشده‌اند. كساني كه مزد احسان و خدمت خود را در همين دنيا انتظار دارند مانند كساني هستند كه محصول زراعت خود را ظرف يك ماه و دو ماه مطالبه مي‏كنند با اين كه زراعت لااقل شش ماه و يكسال وقت لازم دارد تا به ثمر برسد. پس درست اهل ايمان و عمل صالح مانند كشاورزان بايستي خدمات و اعمال خود را با ادامه خدمت و احسان و ترويج حق و عدالت و هم چنين ترويج صبر و استقامت آبياري كنند و به انتظار بنشينند تا روزي به ثمر برسد و آن روزگار عالم آخرت است و خدمت به بندگان خدا و يا عبادت خداوند متعال كمتر در دنيا محصول مي‏دهد بلكه محصول آن در عالم آخرت به خدمت گزاران عايد و واصل مي‏گردد. نتيجه آن كه دنباله ايمان و عمل صالح پيگيري ايمان و عمل صالح با فراهم كردن زمينه حاكميت حق و صبر لازم است تا روزي به ثمر برسد.**

**الحمدلله‌ اولا و اخرا و انا العبد- محمدعلي صالح غفاري 25/8/68**